

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم، بسم الله الرحمن الرحیم و الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا رسول الله و آله الطیبین

الطاهرین المعصومین و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین

اللهم وفقنا و جمیع المشتغلین و ارحمنا برحمتک یا ارحم الراحمین

یکی دو تا مورد اشکال کلی به ذهن ما بود اشکالات را حالا کم کم مطرح می کنیم ، بقیه اش را می گذاریم بعد . یکی از نکاتی که در خلال این بحث ، بحث فضولی زیاد تکرار شد در مواردی که می خواهد اجازه بدهد و آن عین الان موجود نیست می گویند رجوع به بدل .

مثلا ایشان :

لو قيل ببقاء محل الإجازة فالحق الرجوع إلى البدل ولو بالتصرف البيعي ، اگر تصرف کرد ؛

فضلا عن العتق، لا بطلان التصرف، نه اینکه بطلان تصرف ؛

لأنه ليس من الآثار الممكنة، فإنه وقع من مالكة في محله، فمقتضى نفوذ تصرفه وإجازته جمعا هو الرجوع إلى البدل .

این یک نکته ای ما عرض کردیم سابقا اگر یادتان باشد ما دوسه تا نکته عرض کردیم اینها در بحث فضولی تاثیر گذار است انصافا این نکته هم یکی از نکات دیگری است ایشان می گوید که اگر بیع کرد بیع را اجازه ، به حساب اجازه داد یعنی بیع فضولی را اجازه داد اینجا اجازه اش درست است بیعش هم درست است اجازه اش هم درست است برگردد به بدل ، این رجوع به بدل زیاد دارند آقایان در اینجا رجوع به نظر من اصل مطلب رجوع به بدل روشن نیست در فضولی اصل رجوع به بدل . این اقتضاء اینکه اجازه کاشف حقیقی باشد نیست ظاهر اینکه اجازه بخواهد کاشف باشد رجوع به عین است نه رجوع به بدل ما رجوع به بدل را جایی می گوئیم که یک دلیل لفظی آمده باشد مثل همان قصه ی عتق .

دلیل لفظی آمد که اگر اشتری اباه ینتق علیه به یک ملک آنا ، به یک چیزی باید جمع بکنیم ، رجوع الی البدل این دلیل می خواهد آن چیزی را که فروخته این کتاب بوده فروخته به ۲۰۰ تومان بعد هم خود این آقا برداشته کتاب را فروخته الان کتاب موجود نیست ، چه چیزی را اجازه بدهد بگوید جمعا ، این جمع از کجا آمد چه نکته ای برای این جمع آمد ، نکته ی جمعش را می گیرد روایت محمد بن قیس دلالت بر کشف کرد خیلی خوب سلمنا دلالت بر کشف کرد در جایی که امکان داشته باشد اینجا امکان ندارد .

روایت محمد بن قیس چنین اطلاقی ندارد که همه جا را بگیرد اصلاً این کلمه‌ی رجوع به بدل چون تکرار می‌شود من الان اینجا می‌گویم بقیه‌اش را هم ان شاء الله باز تکرار می‌کنیم.

یک نکته این بود که وقتی می‌خواهد اجازه بدهد، اجازه را بدهد با تمام این آثاری که بار شده این نکته‌ای بود که ما عرض کردیم، یک نکته این بود که ایشان:

أما في مورد التلف فلا نفساخ العقد به، ببینید کتاب را فروخته فضولی به یک نفری به ۲۰۰ تومان بعد من روز بعد فهمیدم که کتاب را فروخته دو روز بعد فهمیدم، روز بعد هم کتاب خودش تلف شده یا دزدیده شده رفته تلف شده، سوخته کتاب از بین رفته است. در اینجا ایشان می‌گویند عقد منفسخ می‌شود، یعنی چه عقد منفسخ می‌شود؟ یعنی اگر ایشان اجازه داد عقد منفسخ می‌شود کتاب به ایشان برمی‌گردد باید بدلتش را بدهد به آقای مشتری، این هم روشن نیست، انصافاً این هم دلیلی برایش نداریم، چنین دلیلی برای این مطلب ما نداریم، انفساخ عقد قبل از قبض یک دلیل لفظی محکم نداشتیم و مخصوصاً اگر بعد هم باز بگوییم رجوع به بدل، بلکه ظاهراً اگر واقعا کتاب تلف شده این فقط حق اجازه دارد یعنی ما باشیم و طبق قاعده حق اجازه دارد حق رد هم ندارد نمی‌تواند رد بکند چون باید برگردد به بدل دلیل می‌خواهد بدل دلیل می‌خواهد یعنی اگر رد کرد باید ایشان بدلتش را بدهد اینها همه دلیل می‌خواهد، این مقدار قواعد اقتضای بدل را نمی‌کند این

البته بعد ایشان یک مطلبی را می‌گویند شاید در آن مطلب این مطلب هم شرحش بهتر داده بشود این اشکال کار.

بعد ایشان دارد که:

ثم هل يلحق الرهن بالإجازة ایشان نوشته ظاهراً بالإجازة که اگر اجازه داد این اشکال ندارد بیع کرد بیع فضولی کرد بعد مالک اجازه داد درست است، بعد اگر مالک رهن داد ایشان می‌گویند این هم همین طور آیا مثل اجازه است که هر دو درست باشد یا نه؟

يلحق الرهن بالإجازة أو بالبيع؟ وجهان، مخصوصاً ایشان در بیع که انداختند به وجوب بدل دیگر فرق نمی‌کند و انصاف قضیه این است که رهن به اصطلاح از قبیل همان اجازه است نه از قبیل بیع است.

والأقوى هو الأول، که ایشان هم همین را قبول کرد از قبیل اجازه است، چون عرض کردیم رهن کاری نمی‌کند، کاری در مال انجام نمی‌دهد، رهن فقط ایجاد حق می‌کند فقط و فقط و این منافات با انتقال مال ندارد اصلاً، نکته‌ای ندارد.

یعنی اگر یک کسی خانه‌ی من را دو روز قبل فروخت من هم نمی دانستم امروز هم خانه‌ی خودم را رهن دادم بعد از اینکه رهن گذاشتم به من گفتند این خانه را فروخته به فلانی ، می گویم آقا من این خانه را رهن گذاشتم این را فروختم الان ، این خانه به اصطلاح رهن گذاشتم اجازه می دهم بیع را ، همین حق رهن هم به او ملحق می شود ، یعنی این به عنوان وثیقه قرار داده ، چون بیع من تام بوده بیع من مشکل نداشته است ، بعد اگر که مالک آمد ، یعنی مرتهن آمد و خواست بفروشد و اقامه‌ی حق بکند اقامه‌ی حقش با من هست اما بیع خود دار تمام است .

يلحق الرهن بالإجازة ... لأن الرهن ليس مفوتا لمحل الإجازة، لأن للراهن البيع، غاية الأمر أن نفوذه ، نفوذ بیع ایشان ؛ موقوف، إما على فك الرهن ، وإما على إسقاط المرتهن ، نه اینکه باطل باشد به یکی از این دو راه باید درست بشود . بعد مطلب سومى را مرحوم نائینی در باب کشف حکمی خودشان متعرض شدند ؛

قد تبين ، یک بحثی را مطرح فرمودند که حالا واقعیت این بحث تا چقدری باشد الله اعلم که بعضی از نکاتش هم روشن شد ؛
قد تبين مما تقدم: أن القائل بالكشف الحكمي له دعويان:
أولاهما بمنزلة الكبرى، وهي: أن مفاد الإجازة الالتزام بترتيب الآثار الممكنة من حين العقد. آثاری که از حین عقد ممکن نیست نه ؛
وثانيهما بمنزلة الصغرى، وهي: أن المنافع والنماءات من الآثار الممكنة ، منافع و نمائات از آثار ممکنه است بدلش را به حساب ؛
وقد ظهر صدق الصغرى باعتبار أن لهما آثارا وجودية بحسب الضمان ، ضامن است به حساب ؛
فبقي الكلام في تنقيح الكبرى، این نکته‌ای که ایشان در اینجا دارد و شیخ ندارد بحث قشنگی هم مطرح کردند اما حالا دیگر تا آخرش بخوانیم ببینیم می شود قبولش کرد یا نه ؛

وهو: أنه هل مفادها ترتيب جميع الآثار حتى تكون بمنزلة الأمارات ، این اجازه حتی تكون ضمير تكون مونث برمی گردد به اجازه ، اجازه حکمش حکم اماره است مثل اینکه من بگویم کسی می گوید زید آقا امروز مرده است مثلا ؛
في إثبات لازمها وملزومها ، علتش معلولش ؛

وملازمها ، من فکر می کنم ملازماتها باشد نه ملازمها ، ملازمها هم درست است لکن بیشتر مراد ایشان مجموعه‌ی اموری است یک بار دیگر هم ایشان بعد تکرار می کند ملازماتها دارد دو مرتبه هم دارد همین ظاهرا باید درست باشد ؛

بناء على الطريقية، بناءا بر اینکه طریقت، چون اگر یک کسی آمد به شما خبر داد زید مرد همه‌ی آثار را بار می‌کنید، دیگر ایشان مالک نیست، دیگر ایشان شوهر نیست، دیگر ایشان مثلاً اموالش منتقل به ورثه شده است، دیگر ایشان الی آخره تمام، چرا چون این طریقت صرف دارد، خبر شما طریقت دارد، لذا اینطور می‌شود؛

لو وطء المشتري الجارية قبل الإجازة لسقط عنه الحد، این در ملک خودش بوده است؛

بإجازة المالك وكان الولد له، با اینکه مالک هنوز اجازه نداده بوده لکن ولد برای او می‌شود؛

لا للمالك وكانت الجارية أم ولد، جاریه هم حکم ام ولد پیدا می‌کند چون غیر از اینکه بچه‌ی او می‌شود جاریه عنوان ام ولد چون ام ولد لا يجوز بيعها یک آثاری هم خود ام ولد دارد آثار ام ولد را هم بر او بار می‌کنیم؛

أو مفادها مفاد الأصول، یا مفادش مفاد اصول است؛

فلا يترتب عليها إلا الآثار الشرعية، فقط همین مقدار ملک و اینها؛

دون العادية والعقلية ودون ملزوماتها وملازماتها، أو مفادها مفاد الأمارات بناء على السببية التصويبية؟ البته سببیه تصویبیه که باطل است حالا ایشان بناءا فرمودند، سببیت یعنی خود قیام اماره واقع را عوض می‌کند، تصویب می‌کند واقع را عوض می‌کند همین که قیام و اماره آمد. می‌گویند در احکام این شبهه هست در بین علمای اهل سنت که همین که اماره آمد مثلاً اماره، عرض کردیم این در اول یک چیز بود بعد یک چیز دیگری شد.

مثلاً اگر فتوای فقیهی آمد برای اینکه گوشت خرگوش حلال است ولو در واقع حرام باشد همین قیام فتوا سبب می‌شود گوشت حلال بشود، ماها امارات را گرفتیم روی خبر واحد و اینها آنها نه روی فتوا مسالهی حدس و مسالهی قیاس و اینها دیگر اینها چون سابقا شرح دادیم دیگر تکرار نمی‌کنیم.

آن وقت تصویبیه یعنی عین آن می‌شود عین واقع می‌شود این حکم، حکم واقعی پیدا می‌کند. که عرض کردیم مثل آقای خوئی هم می‌فرمود چنین چیزی هم معقول نیست کسی هم، نه قائل دارد چرا اهل سنت دارند. بد هم نیست، مرحوم شیخ انصاری این تصویب را به اشعری نسبت دادند ابوالحسن اشعری عرض کردیم در کتب اهل سنت مثل احکام آمدی اصلاً قول به تخطئه را به اشعری نسبت دادند اصلاً به عکس این حرف‌هایی که ما داریم.

این تصویب را که عوض بشود حکم واقعی این را به فقهاء نسبت داده در کتاب آمدی با عنوان فقهاء که فقهاء قائل به این نحو از تصویب هستند که احکام عوض بشود و عرض کردیم بالاتر از اینها مثل ابن حزم است که حتی خبر، اگر خبر بر موضوعی آمد و خبر صحیح بود اصلاً این حکم واقع صرف است به حیث اینکه خبر می شود آیه ی قرآن مثل اینکه ایشان اعتقادش این است که خبری که صحیح باشد واجد شرایط صحت نزد خودشان باشد این در احکامش دارد این به منزله ی آیات قرآن است و لذا می گوید مشمول قوله تعالی می شود انا نحن نزلنا الذکر و انا له لحافظون .

این را آقای خوئی می گفت کسی را نداریم که قائل به واقع باشد از واقع هم رد شدند ، ای کاش ایشان که نگاه کرده بودند ما داریم که ، داریم دیگر در دنیای اسلام خدا رحمت کند مرحوم آقای فیض حالا یک گاه گاهی اسم ایشان ، خیلی شیخ بزرگواری بود در مشهد رضوان الله علیه ، گفت به هر مساله ای که از شما پرسیدند یک چیزی بگویید بالاخره یک قائلی دارد ، می گوید هر چه گفتید بالاخره یک قائلی دارد حالا ایشان تصور کردند که این سببیت تصویبه نه قائل دارد بدتر از آن هم دارد ، بدتری دارد که اصلاً

در مقابل امثال سید مرتضی که ده تا خبر صحیح هم باشد حجت نمی داند یکی اش که هیچ ، در آن مقابل که اصلاً خبر را حجت نمی داند به هیچ نحو از انحاء ولو صحیح باشد مصدر صحیح باشد فلان ، می گوید اصحاب نگاه کن اصحاب تلقی کردند یا نه ؟ عمده اصحاب است مذهب را اگر می خواهید بشناسید تشیع را ببینید اصحاب چه قبول کردند ده تا خبر صحیح هم باشد به درد نمی خورد ، به درد کاری نمی خورد اصلاً خبر آن موقع ها خبر

بله خبر را برای امور ظنی چرا به کار می برد ، مثلاً برای لغت و اینها . خیلی عجیب است در این امالی سید مرتضی نگاه بکنید وقتی می خواد یک معنای لغوی مثلاً فلان لغت می گوید اخبرنی بذلک فلان بیشتر هم از این سولی ، اخبرنی السولی عن فلان عن فلان که معنای کلمه ی فلان فلان می شود ، یعنی لغت را سند می آورد .

اما وقتی که به روایت می رسد و قال ابو عبد الله دیگر سند ندارد ، و قال رسول الله و قال ابو عبد الله اصلاً دنبال سند نیست یعنی ببینید این مطلب مثلاً ثابت است دقت کردید سند را برای مثل همین مثل قضایای تاریخی و لغت و از این جور چیزها برای این جور امور پیش پا افتاده دنبال سند می رود اما بقیه را می گوید نه این باید تلقی به قبول بشود و الا قبول نداریم که این هم مبنا

می گویم خیلی ما ، من عرض کردم کراراً مراراً اگر اصول را اصلاً عوض کنند آقایان به جای اصول بحث خبر واحد را بنویسند از همه مهمتر است چون تمام آنچه که ما در اصول داریم حرف زوائد زیاد است آن حرف اساسی ، اساسی اش همان خبر واحد است .

انصافا خیلی هم عجیب است کم عالمی ما دیدیم که مبانی اش چه در اصول و چه در فقه گاه گاهی با هم تناقض پیدا نمی کند ، در اصول یک چیز می گوید در فقه یک چیز دیگر ، در یک جای فقه یک خبر را قبول می کند در یک جای فقه یک خبر را قبول نمی کند این خیلی عجیب است خیلی واقعا یکی از مسائل بسیار عجیب و غریب در دنیای بشریت البته این هست اختصاص به دنیای اسلام ندارد ، همین علم منقول به اصطلاح امروزه اصطلاحا به آن علم منقول می گویند و وجه حجیت علم منقول چه نکته ای دارد در حجیتش و واقعا هم بحث سنگینی است ، ما اگر روی همین بحث می کردیم در اصول خودش کفایت می کرد .

السببية التصويبية؟ وجوه ثلاثة ، سببية تصويبية که قبول نمی شود ، البته مگر به یک نحو از تصویب مثل مصلحت سلوکیه مرحوم شیخ

مثلا

والصواب هو التفصيل، من یک کمی تند می خوانم فردا شاید بعضی هایش را توضیح دادیم ؛

وهو: أنه لو قلنا بأن الكشف الحكمي على طبق القاعدة ، روی قاعده است ؛

فلا بد من الالتزام بأن مفاد الإجازة مفاد الأمارات على السببية، اجازه مثل مفاد اماره است مثل اینکه بگوییم زید مرد تمام آثار را بار

می کنیم اجازه هم تمام آثار ؛

وذلك لأن الكشف الحكمي في الحقيقة راجع إلى النقل، آن می خواهد کشف حکمی چون معنایش چیست می گوید آقا از وقتی که

اجازه داد تمام آثار بار است ، فقط می آید بین آثار تفرقه می کند بعضی از آثار گذشته ، مشکل ندارد الان می شود ، بعضی از آثار گذشته

است دو روز است شیرش را خورده تمام شده است اینجا به بدلش مراجعه می کنیم ، دقت کردید ؟ کشف حکمی معنایش این است کشف

حکمی اینکه اجازه تاثیر تمام دارد .

بحثی که ما با ایشان کردیم گفتیم بابا اجازه تاثیر دارد لکن حال مجیز را هم ببینید ، ایشان فقط اجازه را دیده است ، تمام بحثی که ما

همیشه کردیم اجازه قبول اما حال مجیز هم ببینید ، بله ؛

غاية الأمر حيث إن مفاد الإجازة تنفيذ العقد السابق فيرتب الآثار الممكنة على العقد السابق، ولكن الحكم بترتيبها عليه من حين الإجازة،

آثار را از حین اجازه ؛

فكان العقد حقيقة وقع حينها، یعنی درست است الان اینجا کشف به اصطلاح تنفیذ عقد سابق می کند و ناظر به آن است اما کانما عقد الان واقع شده حين اجازه ؛

ولكن المجيز التزم بترتيب الآثار من حين العقد، نمی دانم اگر نائینی روی این عبارت بیشتر فکر می کرد مشکل ما با اینجا حل شده بود، ولكن المجيز یعنی حالت مجیز آمده نگاه کرده اگر حالت مجیز نگاه کرده همان حرفی است که ما گفتیم ، ملتفت شدید چه می خواهم بگویم ، می گوید بیا ببینیم مجیز چه کار کرده خوب گفتیم اگر بنا شد ببینیم مجیز چه کار کرد دیگر نوبت به این حرف ها نمی رسد من امروز چون با دقت ، دیروز خوانده بودم مطلب ایشان را ، امروز دیدم عجب سبحان الله همان مطلبی که در ذهن ما بود اشکال ، روشن شد ؟ اشکالی که در ذهن ما بود که این مجیز که می خواهد اجازه بدهد باید این لوازم هم در نظر بگیرد ، ایشان ببینید :

ولكن المجيز التزم بترتيب الآثار من حين العقد، پس شما آمدید حال مجیز را نگاه کردید ، اگر حال مجیز را نگاه کردید دیگر نیاید دنبال اجازه نگاه بکنید ، این عبارت ایشان من به نظر می آید که همان نکته ، یعنی بعبارة اخرى کشف حکمی در حقیقت این است که شما در کشف حقیقی حالات مجیز را نگاه نکنید می گوید عقد واقع شد اما در کشف حکمی حالات مجیز نگاه می شود .

به او می گویند آقا شما می خواهید اجازه بدهید این گاو را سه روز پیش فروخته ، سه روز است شما شیر گاو را خوردید می خواهید چه کار کنید با این ؟ با این شیر گاو می خواهید چه کار کنید ؟ به مجرد اینکه گفت من اجازه دادم از حين عقد ، دقت می کنید ؟

ولكن المجيز التزم بترتيب الآثار من حين العقد، اگر التزام مجیز را نگاه کردیم تمام التزاماتش را باید نگاه کنیم نه به یک التزامش ، ایشان به نظر من باز برگشته به ارتکازش که ما بیایم در اجازه حال مجیز را نگاه بکنیم ، اگر بخواهیم حال مجیز را نگاه بکنیم خوب از او سوال می کنیم شما می خواهید الان اجازه بدهید عقدی که سه روز قبل واقع شده است این سه روز هم شما شیر خوردید ، این سه روز که شیر خوردید می خواهید چه کار کنید ؟

در کتاب سنهوری آمد که بیايد از فضولی بگیرد ، در اینجا انصافا از مالک باید حساب بکند از فضولی ، مالک خورده شیر را ، اگر ، آن هم یک عبارتی دارد مشعر به همین مطلبی که من می خواهم بگویم ، ایشان می گوید :

ولكن المجيز التزم بترتيب الآثار من حين العقد، فليس للآثار قبل الإجازة وجود واقعي تكشف عنها الإجازة ، خوب حرفی زده خوب ؛ حتى تكون الإجازة كالأمانة القائمة على كون الملك ملكا لطرف الفضولي من حين العقد، فيرتب عليه جميع الآثار، این یک مبنا ؛

.....
أو تكون كالاستصحاب ، یا این اجازه این تكون ضمیر مؤنث است به معنای اجازه ؛

أو تكون كالاستصحاب القائم على كون الملك ملكا للطرف من حين العقد، یعنی ایشان اگر قبول هم کردیم جزو اصول است جزو اصول محرز قرارش داده است نه اصول غیر محرز ؛

من حين العقد ، فیرتب علیه الآثار الشرعية المترتبة على المستصحب بلا واسطة، دیگر آثار و لوازمش را بار نمی کند ؛

فيحكم بكون الجارية المستولدة أم ولد بناء على أن يكون موضوعه ، آن وقت این تابع این است ، ام ولد کیست ؟ چه جاریه ای ام ولد است ، اگر عنوانش این باشد :

الوطء في زمان الملك، لا الوطء حال الملك ، یک دفعه می گوئیم زمان ملک باید باشد ، می گوئیم نه حال ملک ؛

الذي هو عنوان منتزع من الوطء الوجداني والملكية المستصحبة، این وطی وجدانی و ملکیت مستصحبه یک نکته ی فنی است که مرحوم نائینی دارد قدس الله سره ، من نکته اش را الان اجمالا می گویم خواستید فردا توضیح می دهم .

یک بحثی است که موضوعات ما در احکام بعضی هایش افرادی است مثلا اکرم العالم ، بعضی از موضوعات ما ترکیبی است الماء اذا كان كرا ، ماء کر . این ماء کر مثلا لا ینفعل ، اگر موضوع ترکیبی شد یک تفصیلی دارند آقایان که در موضوعات ترکیبیه گاهی اوقات احراز کل واحد من القيود من الاجزاء کافی است ، دیگر نمی خواهد چیز دیگری اضافه بکنیم و بلکه بالاتر از این می شود یک جزء را به وجدان احراز کرد یک جزء را به تعبد این بحث موضوعات مرکبه که مرحوم نائینی هم دارند دیگران هم دارند ، مرحوم نائینی هم مفصل دارد ایشان اشاره دارد می کند به آن بحث ، اینجا چون یک سطر اشاره است .

مثلا اگر دلیل ما آمد اذا بلغ الماء قدر کر لم ینجسه الشیء ، حالا این آب ، آب است وجدانا یک ، دو سابقا کر بوده الان استصحابا با کر است . پس این موضوع نصفش با وجدان احراز شد مائیتش ، نصفش با تعبد احراز شد کریتش ، عکسش هم می شود . این آب سابقا آب بود یک مقدار نمک درش ریختیم شبهه دارد که از مائیت خارج شده اما کر هست وجدانا ، عکسش هم می شود دقت کردید ؟ این یک بحثی است در اصول که بحث لطیفی است موضوعات مرکبه در موضوعات مرکبه اگر تقییدی نباشد می شود یک جزء را ، اما اگر نه تقیید باشد یعنی هم آب باشد ، هم کر باشد ، هم آب اتصاف به کریت ، با یک استصحاب کریت اتصاف را نمی توانید درست بکنید .

کجاها موضوعات مرکبه را می شود ، روشن شد ؟ می شود بعضی از اجزائش را به وجدان باشد ، اینکه می گویند بعضها بالوجدان و بعضها بالاستصحاب ، این اشاره ای به موضوع مرکب است ، موضوع مرکب در ما نحن فیه وطی جاریه ، وطی جاریه در زمان ملک یا در حال ملک ، در اینجا ما دو تا قید داریم یک : جاریه بودن که این بالوجدان است ، ملک بودن به استصحاب ، می شود با اجازه که داد بگویم با استصحاب این مثلا احراز می شود پس این می شود ام ولد مراد مرحوم نائینی این است ، نمی دانم روشن شد چه می خواهیم ؟ این بحث را ایشان برده روی موضوعات مرکبه این را اگر مایل باشید من هم خسته شدم فردا ان شاء الله تعالی یک اشاره ای به این بحث موضوعات مرکبه که در موضوعات مرکبه بعضی از اجزائش به وجدان احراز می شود بعضی از اجزائش به اصول عملیه احراز می شود و در کجاها اینجا می شود .

این را عرض کردم مرحوم نائینی چند قسم کرده اقسام را بحث کرده ما اجمال بحث را ان شاء الله متعرض می شویم .

وصلی الله علی محمد و آله الطاهرين